

لغات کلید و دمنه

با چند قاعده مفید املاء

و مقدمه

آقای عبد العظیم قریب - استاد دانشگاه

مالیف :

دکتر ایرج دهبان

بیربیرستانها

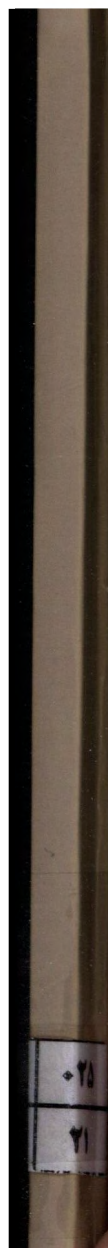
حق چاپ و تقلید محفوظ و مخصوص :

مؤسسه مطبوعاتی ایریکیر

کتابفروشی محمد علی علی

چاپ پنجم - ۱۳۸۵ : ۱۰ ریال





۱۱۷۳۶۰۸۱۰۰

لغات کلید و دمنه

با چند قاعده مفید علماء

و مقدمه

آقای عبد العظیم قریب استاد و دانشگاه



تألیف :

دکتر ایرج دهنقان

دیر و بیرستانها

حق چاپ و تقلید محفوظ و مخصوص :

مؤسسه مطبوعاتی ایبرگیر

کتابفروشی محمد علی علمی

- چاپ اول : فروردین ۱۳۳۲
- چاپ دوم : اردیبهشت ۱۳۳۲
- چاپ سوم : شهریور ۱۳۳۲
- چاپ چهارم: آذر ۱۳۳۲
- چاپ پنجم : مهر ۱۳۳۳

مقدمه

در ضمن سالها تدریس کلیله و دمنه ، باین نکته برخورددم که بیشتر وقت معلمان و دانش آموزان - خواه برای املاء و خواه برای قرائت - در کلاس، صرف توضیح و بیان معانی کلمات دشوار آن میگردد؛ و چون عملاً دیده میشد که دانش آموزان ، کمتر بکتاب لغت و فرهنگ دسترس دارند ، جمع آوری لغات کلیله بصورت جزوه ای جداگانه بسیار ضروری بنظر میرسید .

ازین رو، بر آن شدم که این کار را - هر چند ناچیز مینماید - چون باری ازدوش دانش آموزان بر میدارد ، بانجام رسانم . و برای آنکه کسی باملاء آنان نیز شده باشد، چند قاعده مفید و لازم بآن افزودم. تنها پاداشی که چشم دارم اینست که از این رهگذر، برفع نیاز دانش آموزان عزیزم موفق شده باشم .

اکنون که این کتاب انتشار مییابد، وظیفه خود میدانم از استادان بزرگوارم جنابان آقایان : عبدالعظیم قریب و احمد بهمنیار استادان فاضل دانشگاه و دوستان دانشمند آقایان : محمّد خزائی و علی اصغر ققیبی «دبیر دبیرستانهای قم» که نتایج زحماتشان در تدوین این مختصر، مورد استفاده من بوده است، سپاسگزاری کنم .

ایرج دهقان

تهران - فروردین ۱۳۳۲

کتاب کلیله و دمنه ترجمه و تکارش ابوالعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحجید منشی و نویسنده معروف، یکی از بزرگترین و مهمترین کتابهای شرفارسی است که خوشبختانه از صرصر حوادث ایام معصوم مانده و بدست ما رسیده است.

کتاب کلیله و دمنه در فنون سیاست و ادب و حکمت علمی و امور زندگی و جهان داری، مقام بلند و ارجمندی را داراست؛ و مترجم مزبور در ترجمه این کتاب گرانها بزبان شیرین فارسی، نهایت قدرت و مهارت و ذوق را بکار برده و خدمت بزرگی را نسبت بزبان فارسی انجام داده است. این استاد بزرگوار و سخن گستر عالیقدر، در مرتبه بلاغت و سخن دانی، همان مرتبه و مقامی را داراست که شیخ اجل سعدی علیه الرحمه در شرفارسی داراست؛ و این دو استاد بزرگوار، در آسان سخنوری و فصاحت و بلاغت، دو ستاره درخشانی هستند که پیشوا و مقتدای بسیاری از مترسلان و نویسندگان ارجمند عالیقدرند. آموختن کتاب کلیله و دمنه و فرا گرفتن معانی لغات و مضامین آن بر عموم فارسی زبانان لازم و واجب و کمک بزرگی برای پرورش هوش و توسعه فکر و ذهن دانش آموزانست.

و به همین جهت است که دانشمند گرامی آقای ایرج دهقان که یکی از شاگردان قدیم این جانب و در رشته ادبیات فارسی، دارای نامه لیسانس و درجه دکتری است، از شدت علاقه ای که باین امر دارد، برای تسهیل کار معلمان و محصلان، کلیه لغات مشکل کتاب کلیله و دمنه را جمع آوری نموده و با چند قاعده مفید و لازم املا، کتابی علیحده ترتیب داده است و در توضیح و ذکر معانی آنها، نهایت دقت و اهتمام را مبذول داشته و در دسترس دانش آموزان گذاشته است.

این کتاب، کمک بزرگی بصحیح نوشتن املاء و فرا گرفتن معانی لغات میکند و معلمان و محصلان را از رجوع بکتب لغت بی نیاز میسازد. ما توفیق آقای ایرج دهقان را از خداوند متعال خواستاریم و امیدواریم با علاقه بخصوصی که برای ترویج و خدمت بزبان وطن مقدس خود دارند اثرهای مهمتر و بیشتری از خود بیادگار گذارند.

عبدالعظیم قریب

پنجشنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۲

چند قاعده مفید املاء

۱- مواردی که «س» و «ش» را باید با دندانه نوشت:

هرگاه این دو حرف، قبل از حروف: ج چ ح خ ز س ش م ه ی (ی آخر) در آیند با دندانه نوشته میشوند مانند: شحات، سحر، سخا، سرما، سزاوار، سُست، سماع، شہامت، سی.

۲- باء زینت یا حرف اضافه و نون ثقی را همیشه

باید متصل نوشت. مانند: با و گفتم، بدانش دل پیر بُرنا بُود، نگفت، ندید...

ولی در مواردی که با متصل نوشتن، بیم اشتباه باشد مانند:

به یینیم یا به پیوندد (که اگر باء را متصل بنویسیم، ممکن است با دندانه های س اشتباه شود) باید باء یا نون را جدا نوشت.

۳- کلمات عربی مختوم بالف

اگر کلمه چهار حرفی یا زیاد تر باشد و بالف منتهی شود،

آنها با یاء می نویسند و با الف تلفظ میکنند مانند: عقبی، مُبتلی، مُتھی، مصطفی، اعلی، ادنی.

در صورتیکه حرف پیش از آخر، یاء باشد، حرف آخر را

با الف می نویسند مانند : دنیا ، علیا ، رؤیا (کلمه یحیی از این قاعده مستثنی است)

کلماتی چون : عقبی ، مُبتلی ، مُتتهی ، وقتی بکلمه ای دیگر اضافه یا با الف و نون جمع بسته شوند ، حرف آخرشان با الف نوشته میشود مانند : مُتتهای آرزو ، مُبتلایان .
در صورتیکه اینگونه کلمات در اصل مهموز الّام باشند (یعنی حرف سوم از حروف اصلی شان همزه باشد) بالف نوشته میشوند مانند : مبرّا ، مُهتّا ، مُجترّا که اصل آنها : برّاء ، هتّا و جزء است

۴- تئوین نصب در کلمات مختوم به تاء

اگر حرف آخر کلمه تاء باشد ، باید دید که تاء جزء ریشه کلمه است یا نه ، اگر باشد نوشتن الف (علامت تئوین نصب) لازم است مانند : مَوْقِعًا که ریشه آن وقت و ت جزء ریشه است .
و اگر تاء جزء ریشه نیست بلکه زیاد شده است ، در اینصورت الف نباید نوشته شود مانند : حقیقه که ریشه آن حق است

۵- کلمات مختوم به هاء غیر ملفوظ را اگر بنخواهیم

به یاء نکره یا خطاب متصل کنیم باید ای یا یی یا ئی یا آخرشان بیفزاییم مانند : خانه ای ، گفته ای یا خانه یی ، گفته یی یا خانه ئی ، گفته ئی ولی بصورت خانه ای ، گفته ای مورد موافقت عموم است .
اینگونه کلمات را وقتی بنخواهیم بکلمات دیگر اضافه کنیم یا برایشان صفت بیاوریم علامت (ء) روی هاء غیر ملفوظ میگذاریم مانند خانه من ، گفته من .

۶- نوشتن همزه

اگر همزه در اوّل باشد، بصورت الف نوشته میشود.
مانند: اسم.

اگر همزه در وسط و ساکن باشد، بحرکت قبل از آن باید توجه کرد یعنی اگر حرف قبل از همزه، مضموم باشد، همزه بصورت واو مانند: بُؤْس (تنگدستی) - و اگر مفتوح باشد، بصورت الف مانند: یأس (نومیدی) - و اگر مکسور باشد، همزه بصورت یاء مانند: ذُبُّ (کَرک) - نوشته میشود.

در وسط کلمه (اگر حرف قبل از همزه، ساکن باشد) همزه مفتوح را بصورت الف مانند: مَسْأَلَه و همزه مکسور را بصورت یاء مانند: افئده (جمع فؤاد بمعنی دل) و همزه مضموم را بصورت واو مانند: مَسْئُول، مَرْقُوس باید نوشت.

در مورد اخیر (مسؤول، مرقوس)، باید یادآور شد که در خط فارسی برای رعایت اختصار، واو دوم (واو ممدود) را ننویسند، بدین صورت: رُقُوس - مَرْقُوس - مَسْئُول. در عربی هم گاهی این کلمات بیک واو نوشته میشود.

بهر حال بصورت یاء نوشتن این همزه بشکل: رُئوس، مَرُئوس و مَسْئُول خطاست.

هرگاه حرف ما قبل همزه نیز متحرک باشد، چنانچه این حرکت ضمه است همزه را بصورت واو مانند: سُؤال و اگر حرکت قبل از همزه، کسره است همزه را بشکل «ة» مانند: فِئته (گروه) می نویسند. ولی اگر حرکت قبل از همزه، فتنحه باشد

باید دید خود همزه چه حرکتی دارد . همزه مکسور را بصورت یاء مانند: رئیس و همزه مضوم را بصورت واو مانند: رؤوف و همزه مفتوح را بصورت الف مانند: لالی مینویسند .

همزه آخر را اگر حرف ماقبلش مضوم باشد، باواو مانند: لؤلؤ و اگر ماقبلش مفتوح باشد، با الف مانند: نبأ و اگر حرف ماقبل، مکسور باشد، همزه را بصورت یاء مینویسند مانند: قاری . و اگر ماقبل آخر، ساکن باشد، همزه بصورت

(ء) نوشته میشود مانند: هراء

همزه آخر را اگر قبل از آن یاء ساکنی باشد، بصورت یاء باید نوشت مانند: حَظِیَّتْ ، هَیَّتْ

توضیح: همزه در این کلمات، حرف آخر و تاء زائد است

۷- کلمات بسیط و مرکب:

مرکب آنست که از دو کلمه (دو اسم یا دو فعل یا فعل و اسم یا اسم و ادات) ترکیب شده و دارای مفهوم واحد باشد . پس ملاک در کلمه مرکب اینست که: هر دو کلمه که هر يك معنی جدا گانه ای دارند، در اثر ترکیب، معنی واحد سومی پیدا کنند. مانند کتابخانه که از دو کلمه کتاب و خانه ترکیب شده و در اثر ترکیب، نه معنی کتاب و نه معنی خانه از آن منظور است . بلکه مقصود از این کلمه محلی است که در آن کتابهای بسیاری بمنظوری خاص، قراو داده اند . اینگونه کلمات چون در حکم يك کلمه هستند، چنانچه حرف آخر کلمه اول و حرف اول کلمه دوم از حروف اتصال پذیر باشد ، باید حرف اول کلمه دوم را بحرف آخر

کلمهٔ اول وصل کرد مانند : کتابخانه ، پرستشگاه که اگر کتاب خانه و پرستش گاه بنویسیم درست نیست .

۸- گذاشتن - گذاردن - گزاردن

گذاشتن همه جا با ذال نوشته میشود. ولی گذاردن، هر گاه بمعنی نهادن و قراردادن چیزی در مکانی باشد ، با ذال است مانند : گذاردن کتاب روی میز. و اگر بمعنی ادا کردن و بجا آوردن باشد با زاء نوشته میشود مانند: نماز گزار، سپاسگزار

۹- واو معدول

حرف واو در فارسی گاهی نوشته می شود ولی بتلفظ در نمی آید . در اینصورت آنرا واو معدول گویند و هر جا که در کلمات فارسی، واو معدول یافته شود، حرف قبل از آن «خ» است حرف «خ» با واو معدول ، در قدیم تلفظ خاصی داشته که چون با حروف عربی (الفبای کنونی فارسی) قابل تطبیق نبود، باینصورت نوشته شد. برای اینکه خ چه وقت با واو و چه وقت بی واو نوشته میشود قاعده ای درست نیست و باید موارد آنرا از روی فرهنگها و املاهای صحیح قدیمی بدست آورد .

از اینجهت ما - در اینجا - کلمات معروف فارسی را که با واو معدول نوشته میشود ، ذکر میکنیم و اگر کلمه ای دارای دو معنی و دو املاء (با واو و بی واو) باشد، دو املاء و هر دو معنی آنرا مینویسیم :

خاستن و برخاستن بمعنی از جا بلند شدن
خواستن و مشتقات آن بمعنی میل کردن

خواهش ، اسم مصدر ازخواستن
خواسته ، اسم مفعول ازمصدر خواستن
خواسته ، بمعنی مال و ثروت

خواب

خوان بمعنی سفره
خان بمعنی کاروانسرا و اگر ترکی باشد : رئیس قبیله

خواهر

خواس بمعنی ترس و بیم
خواجه بمعنی بزرگ ، وزیر
خواجو ، که واو آن علامت تصغیر است
خوارزم نام محلی است

خورجین

خورشید

خود ، خویش

خیش بمعنی گاو آهن

فراخور

برخوردار

خواربار

خوار بمعنی ذلیل و نام بلوکی نزدیک تهران

خار بمعنی گیاه نوك تيز

نخود

آبخوست بمعنی جزیره

خواندن

خوره

خوانچه

خوازه بمعنی طاق نُصرت «با واو ملفوظ نیز ضبط شده»

خوردن، خورش «اسم مصدر از خوردن»، خوراك

خوش

درخور

خوی بمعنی هَرَق و نام شهری در آذربایجان

خوارکاره بمعنی دُشنام

خواره بمعنی رزق، روزی

خواك بمعنی مرغ خانگی

خوالیگر بمعنی طبَّاح، «خوال» بمعنی خوردنی

خوانسالار بمعنی سفرهچی

خوید بروزن بید، گیاه نارس، «با واو ملفوظ نیز ضبط

شده است.»

کلمات: خشنود، خرسند، خُرد (بر وزن بُرد بمعنی

کوچك) خرداد، خاندان را بدون واو مینویسند.

دُچار را گاه با واو و گاه بدون واو مینویسند و هردو

درست است.

الف

اِحْتِیاط	دوراندیشی	اَجَل	آینده
اِحْتِیال	نیرنگ ، چاره جوئی	اَذین	(فارسی) زینت
اَحْداث	(مفردش: حدیث) جوانان	اِبْداع	ایجاد و ابتکار
اِحْسان	نیکوکاری	اَبَد	(ابداندر) همیشه
اِحْماض	مزاج: نقل از چیزی بچیزی	اِبْذاء	ناسزا گفتن
اَحْقاد	(مفردش: حقد) کینه ها	اِبنِ آوی	شغال
اَحْوَل	لوح - دُوبین	اِبنِ عَرَس	راسو، موش خرما
اِختِصار	کوتاه می سخن	اِتِّباع	(بشددید ثاء) پیروی
اَخَذَ	گرفتن	اَتِّباع	پیروان
اَخْلاط	(مفردش: خلط) اجزاء	اِتِّساق	(بشددید ثاء) ترتیب
اِختِلاج	وسوسه - پریدن عضو	اِتِّقان	محکم کاری و استواری
اَداء	بجای آوردن	اِثناء	بین - میان
اِدْخار	(بشددید دال) انداختن	اِجْتِباء	بر گردیدن
اَذْتاب	(مفردش: ذَبّ) دنباله ها- پیروان	اِجْتِهاد	کوشش
اَذْیال	(مفردش: ذیل) دامن ها	اِجماع	اتفاق، هم آهنگی
اَذِیت	(بشددید یاء) آزار	اِحْضار	حالت مرگ

اِسْتَعَارَتْ عاروه گرفتن	اِرَادَت خواستن - دوستی خالص
اِسْتَعَانْتُ کمک خواستن	اِرْتِيَا ح آسایش
اِسْتِعْطَاف جلب توجه	اِرْتِضَاء پسندیدن - خشنودی
اِسْتِعْلَاء برتری جستن	اِرْتِكَاب اقدام کردن - دست زدن
اِسْتِغْنَاء بی‌بازی	اِرْذَال (مفردش : رذل) فرومایگان
اِسْتِفَادَه بهره بُردن	اِرْزِيز (فارسی) قلمی
اِسْتِثْنَاء بهره بُردن	اِرْءاء مقابل
اِسْتِقَامَت پایداری	اِرْءَا ح از جای بر کنندن
اِسْتِقْصَاء بررسی دقیق	اِرْهَر تابان تر
اِسْتِشْكَاف کشف کردن	اِسَاءَت بدی کردن
اِسْتِمَاع گوش دادن	اِسَاتِید (مفردش : استاد) استادان
اِسْتِمَالَت دلجوئی	اِسْتِشْهَار اظهارشادی و شغف
اِسْتِمْتَاع برخورداری	اِسْتِحْضَار آگاهی
اِسْتِحْشَاف نفرت و رمنندگی	اِسْتِحْقَاق شایستگی
اِسْتِیْصَال بیچارگی - از ریشه کندن	اِسْتِدْعَا خواستن
اِسْتِیْلَاء چیرگی	اِسْتِرْاق دزدیدن
اِسْتِیْنَاس اَس گرفتن	اُسْتَرْه (فارسی) تیغ دلاکی
اَسَد شبر	اِسْتِزَادَت فزون طلبی
اِسْرَاف زیاده روی	اِسْتِصْوَاب پسندیدن - صلاح دانستن
اِسْعَاف (بکسر اول) بر آوردن حاجت	اِسْتِطْلَاع کسب اطلاع - پرسش
اَسْلَاف (مفردش : سَلَف) گذشتگان	اِسْتِظْهَار بُشْت کرمی

اَظْلَال	آثار بازمانده از بنا	اَسْلُوب	روش
اَظْمِینَان	آرامش خاطر	اَسْمَار	(مفردش: سَمَر) افسانه ها
اَظْنَاب	دراز کوئی	اَسْوَاق	(مفردش: سَوْق) بازارها
اَطْوَاد	(مفردش: طَوْد) کوه ها	اِشَاعَتْ - اِشَاعَه	رواج دادن
اِظْهَار	آشکار کردن	اِشْبَاع	سیر کردن
اِعَاشَه	زندگی، گذران	اَشْبَال	(مفردش: شَبْل) بچه شیرها
اِعْتِرَاض	سراپا کردن - خرده گیری	اِشْمِيزَاز	تغرت
اِعْتِزَال	کوشه گیری	اَشْبَاع	(مفردش: شِيعَه) پیروان - گروهها
اِعْزَاز	گرامی داشتن	اِصَابَتْ	بهدف رسیدن
اَعْظَم	بزرگتر	اِصَالَتْ	ریشه دار بودن
اَعْقَاب	(بفتح اول) فرزندان - بازماندگان	اَصْحَاب	یاران
اَعْلَاق	آویزها	اِصْطِفَاء	برگزیدن
اَعْوَان	یاران	اِصْطِنَاع	برگزیدن
اَغَالِیدَه	(فارسی) تحریک شده	اِصْغَاء	کوش دادن
اِغْتِرَاب	دوری	اِضْطِرَاب	بیشانی
اِغْرَاء	تحریک	اِضْطِرَار	درماندگی - ناچاری
اِغْرَاض	(بفتح اول) نشانه ها - هدفها	اِضْعَاف	(بفتح اول) چندین برابر
اِغْمَاض	چشم پوشی	اِطَاعَت	فرمانبرداری
اِفَاصَتْ	بهره رسانیدن	اِطْرَاد	(بشدد طاء) جاری بودن ،
اِفْتِرَا	تهمت		شامل شدن
اَفْزَار	(فارسی) وسیله	اِطْلَاق	رها کردن

اَلِیْف خوی گرفته	(پای افزار = کفش)
اَمَائِل (مفردش : اَمَل) افاضل	اَفْسون (فارسی) جادویی
اَمَانِی آرزوها	اِفطار باز کردن روزه
اِمْتِثال فرمائبرداری	اِفنا نابود کردن
اِمْتِناع سرپیچی	اَقاوِیل گفتارها
اِمضاء گذراندن	اِقبال رو آوردن
اَمَل آرزو	اِقْباس گرفتن
اُمْنِیَّت (بضم اوّل و تشدید بباء) آرزو	اِقْتحام بی باکی
اِنَابَت بازگشت بخدا	اِقدا پیروی
اَبَاغ (فارسی) هوو	اِقترّاح طلب
اِنْبِساط فرح ، گشایش	اِقْتصار اکتفا کردن
اِنْبِیاه بیداری	اَکْبَر بزرگتر
اِنْتِعاش بهبود پس از بیماری	اِکرام کرامی داشتن
اِنْتِفاع فایده بردن	اِکراه بی میلی
اِنْبِجار برآوردن	اَکْهَاء (مفردش : کَفُو) همسران ، همالان
اِنْحِطاط پستی - فرود آمدن	اَکْناف گوشه ها - اطراف
اِنْخِذال خواری	اِنْتِجاء پناه بردن
اِنْعَام بخشش - نعمت دادن	اِنْتِزَام همراهی - عهده دار شدن
اِنْعِدَام نابود شدن	اِنْتِیّات نوحه
اِنْشاذ روان کردن - اجراء	اِلْف (بکسر اوّل و سکون دوم) انس
اِنْقِیاد کردن نهادن	اِلْهام وحی

بِرَاعَتْ کامل شدن در هنر - بلاغت -

بلندی و توفیق

بِرَهْمَنْ بُت پرست - هندو، آتش پرست

بِرْهَ کار (فارسی) گناهکار

بُسْد (بشد بد و فتح سین) (فارسی) مرجان

بَسَط کشایش

بَسْنَدَه (فارسی) کافی

بَصَارَتْ بینائی

بَصِیرَتْ بینائی

بَضَاعَتْ کالا

بِطَانَه آستر - دوستان و نزدیکان

بَطْرُ سرمستی

بَعَث برانگیختن

بَعِی ستم - نافرمانی - جنایت

بَقْعَه (جمع : بَقَاع) جا و مکان

بَلَاغَتْ رسائی

بَلِیغ (جمع : بِلغَاء) رسا

بَنَاتُ النَّعْشِ سه ستاره دِیالِ دُوبِ اکبر

بَهِیمَه (جمع : بهائم) چهارپا

بُهْتَانِ نهمت

بِیْعَتْ پیمان

اَوْتَاد (مغروش : وِتْد) میخ ها

اَوْجُ بلندی

اَوْصاف چگونگی ها

اِهْتِزَاز شادمانی - حرکت و جنبش

اِهْلَاك (بکسر اول) کشتن

اِهْمَال سستی

اَهْوَاء (بفتح اول) آرزوها

اِیْشَار مَقَم داشتن - برگزیدن

اِیْجَاز کوتاه کوئی

اِیْذَاء آزار دادن

اِیْضَاح روشن کردن

اِیْقَان یقین کردن

ب

بَأْس سختی - باک

بَارَه (فارسی) اسب

بَاقِل نام مردی کند زبان و احمق

بَدِیع تازه - شکر

بَدِیْهَه گفتاری بد و لکه

بِرَاكْت یاکی - بیزاری

بِرَاكْتِ سَاحَتْ کتابه از بی گناهی

تَبِعَ (۵) بر رسی - تحقیق
 تَبَّتْ (۵) آرامش - آهستگی - پایداری
 تَثْمِرَ بهره بردن
 تَجَرَّعَ (۵) جرعه جرعه نوشیدن
 تَجَشَّمَ (۵) رنج و زحمت
 تَجَنَّبَ (۵) دوری
 تَحَرَّزَ (۵) خویشن داری
 تَحَرَّسَ (۵) نگاهبانی و محافظت
 تَحَرَّى (۵) طلب
 تَحْرِیصَ تشویق
 تَحْرِیضَ تشویق و تحریک
 تَحَسَّرَ (۵) حسرت خوردن
 تَحْسِنَ تمجید - بیکوشماردن
 تَحْصِینَ محکم گردانیدن - پاك کردن
 تَحْضِیضَ وادار کردن
 تَحْفِظَ (۵) خوب داشتن داری
 تَحِیَّتَ (بتشدید یاء) درود
 تَحْلِیلَ حلال کردن - از احرام بیرون آمدن
 تَخَلَّصَ (۵) رها شدن
 تَدَارَكَ جبران

در این قسمت، مصدرهای باب تفعّل
 با علامت (۵) مشخص شده است.
 حرف سوم این کلمات مشدّد تلفّظ
 میشود.

(ت)

تَأْخِرَ دیر کردن
 تَأَسَّفَ (۵) اندوهگینی
 تَأْلِیفَ جمع آوری
 تَأَمَّلَ (۵) درنگ ، اندیشه
 تَأَنَّى (۵) آرامی ، آهستگی
 تَأْوِيلَ توجیه و بیان - بر گرداندن
 تَبَذَّرَ إفراط ، زیاده روی تلف کردن
 تَبَرَّعَ مال
 (۵) بخشش بی ریا
 تَبَرَّى (۵) دوری جستن
 تَبَسُّطَ (۵) جسارت کینتازی
 تَبِعَ (بفتح اوّل و دوم مفردش. تابع)
 پیروان
 تَبِعَهُ (مفردش: تابع) نتیجه ها
 و دنباله های بد
 تَبِعِيَّتَ (بتشدید یاء) پیروی

تَشَقَّى (۵) بهبود	تَدْبُرُ (۵) اندیشیدن
تَشْمَرُ (۵) آمادگی	تَذَرُوْ (فارسی) فرقاوَل
تَشَوُّفُ (۵) آرایش	تَدْلُلُ (۵) خواری
تَصَدِيقُ کواهی دادن	تَرَاْجِعُ بازگشت
تَصَلَّفُ (۵) لاف زدن - تماق	تَرْجِیحُ برتری
تَصَوُّنُ (۵) محفوظ ماندن	تَرْحِیبُ زیاده روی - توسعه دادن -
تَصَرُّعُ (۵) زاری	مرحبا گفتن
تَضِيعُ نپاه کردن	تَرْشِیحُ پروردن - شبردادن
تَطْمِيعُ بطمع افکندن	تَرْفَعُ (۵) بلندی
تَطْوَعُ (۵) بی ربا و برای خاطر خدا	تَرْهَاتُ (بستم نلو و نشد بدراء) - بخنان
کاری را انجام دادن - پذیرفتن	بیهوده و باوه
تَعَاوُنُ کُمَاک	تَرْهَبُ (۵) ترک دنیا
تَعَاهُدُ هم پیمان شدن - بر عهده گرفتن	تَرْیَاقُ بازهر
تَعْيِيَةُ فراهم کردن - آراستن لشکر	تَرْکِیهِ خودستائی - بپاکی نسبت دادن
تَعْجَبُ (۵) شگفتی	تَرْوِیرُ حیلہ ، مکر
تَعْجِیلُ شتاب	تَرْهَدُ (۵) ترک دنیا - یارسائی
تَعْدَرُ (۵) عذر آوردن - پوزش خواستن	تَسْبِیحُ سبحان الله گفتن - مطلق ذکر
تَعْذِیبُ عذاب دادن	تَسْمِیَهِ نامگذاری
تَعْرِضُ (۵) باز نمودن - روی آوردن	تَسْهیلُ آسانی
تَعْرِفُ (۵) پُرسش - شناسائی	تَشْتُّ (۵) پراکندگی
	تَشْحِیدُ تیز کردن

تَلَطَّفَ (۵) مهربانی	تَعْرِیْضَ کنایه - گوشه زدن
تَلَقَّى (۵) فرا گرفتن ، برخوردن	تَعْرِیْكَ گوشمالی و توبیخ
تَلَقَّیْنِ فروخواندن	تَعْرِیْتَ - سوگواری
تَلَهَّفَ (۵) غم خوردن	تَعْرِیرَ زدن کمتر از حدّ شرعی - تأدیب
تَمَاسُكُ خوبستن دلری - آویختن	تَعَفَّفَ (۵) پاکدامنی
تَمَتَّعَ (۵) بهره بُردن	تَعْلِیقَ آویختن
تَمَسَّكَ (۵) چنگ زدن	تَعْمِیه کور کردن - گول زدن
تَمَنَّى (۵) آرزو داشتن	تَعْنِیف رفتار سخت و خشن
تَمَوَّیَهُ زرادبود کردن - حيله و تزویر	تَغْیِرَ (۵) دگر گویی
تَمْهِید آماده کردن	تَغْیِیر دگرگون کردن
تَنَاقُضُ اخلاف دوسختن «از جهت نفی	تَحْصِصَ (۵) بررسی ، جستجو
و اثبات»	تَفْهِیم فهماندن
تَنَزَّهَ (۵) پاک‌ی	تَشْیِیح زشت نشان دادن
تَنَسَّمَ (۵) آگاهی	تَقْدِیم مقدم داشتن - پیش آوردن
تَنَوَّقَ (۵) رنج بردن برای بهتر	تَقْرِیر بیان کردن و برقرار ساختن
ساختن - خوش سلیقه‌ی	تَشْفِشَ (۵) باسختی زندگی کردن
تَوَاضَع فروتنی	تَقَلُّبَ (۵) تیر لک
تَوْفِیق پیروزی	تَقَلُّدَ (۵) عهده دار بودن
تَوْقِی (۵) نگاهداری	تَقَبُّلَ (۵) همانندی
تَوْقِیر احترام کردن	تَكْثِیر زیاد کردن
تَوْقِیع دستخط پادشاهان	تَلَدُّذَ (۵) بهره بردن

ج

جائز جور کننده ، ستمکار
جابر ستمکار
جحد انکار کردن
جرذ (بضم اول و فتح ثانی) موش
جرعه مقدری مایع که بیکبار در
کلورود
جزع سنگ قیمتی
جهد کوشش کردن

ح

حائِل مانع
حازم (اسم فاعل از حَزَم) دوراندیش
حاجت نیاز
حاذق (اسم فاعل از حَذَق) ماهر
حجام (بانشدید جیم) حجامتگر
حجت دلیل و برهان
حد (بانشدید دال) تیزی - طرف -
کیفر شرعی
حدس گمان

تَهْتِك (☆) پرده دری - بی شرمی

تَهْدِيب تربیت - پاك ساختن

تَهْلِيل لاله الا الله گفتن

تَهْنِيت شادباش

تَهْوِز (☆) بیباکی

تَسْبِیر آسان کردن ، مهیا ساختن

تَقْطُ بیداری (☆)

تَقِن (☆) یقین داشتن

تیمار (فارسی) غمخواری

ث

ثاقِب نفوذ کننده - روشن

ثبات (بفتح اول) پایداری

ثُرُوت ثروا نواکری

ثُرئ (بفتح ثاء و راء) خاک ، زمین

ثَغْر سرحد

ثَقَت اطمینان - اعتماد

ثَمین گرانها

ثَناء آفرین ، مدح

ثَوَاب اجر و مزد

ثَوْر کابو بر

حَصَانَتْ حفظ ، معکمی	حَدِيث گفتار ، سخن - مقال - فیهیم
حِصْن (بکسر حاء) قلعه ، دژ	حَدِيقَه (جمع : حدائق) باغ
حُصُول بدست آمدن	حَدَاثَت مہارت
حَصِين معکم	حَدَرُ پرمیز
حَضِيض پستی	حِرَائَت بروزگری
حَصْر ضد سفر	حِرَاسَت پاسبانی
حُطَام (بضم حاء) چیز اندک - خرده و ریزه گیاه خشک	حَرَام ضد حلال
حِفاظ غیرت و حمیت	حَرْث (بفتح حاء) زرع ، کشت
حَقْد حسد	حِرْص (بکسر حاء) طمع
حَلَاوَت شیرینی	حُرِيَت (بشدید راء و یاء) آزادی
حُلُ (مفردش : حُلَّة) لباسهای قیمتی	حَرِيم پیرامون
حِلْم بردباری ، صبر	حَزَم دور اندیشی
حَلِيَه - حَلِيَت زیور ، زینت	حَسَب (بفتح سین) شرافت
حَمَامَه کبوتر	بِرْ حَسَب = مطابق
حُمُق نادانی	حِسْبَت (بکسر حاء و فتح باء) رضای خدا
حَمِيَت (با تشدید یاء) غیرت - تعصب	حَسَد رشک
حَوَائِج (مفردش : حاجت) نیازمندیها	حَسَرَت دریغ خوردن - دریغ آمدن
حَوَاشِي (مفردش : حاشیه) اطراف	حُسْن خوبی
حَوَالَت نسبت دادن ، واگذار کردن	حَشَم چاکران
	حَصَافَت محکمی نقل

خَصَم دشمن	حوالی (مفردش : حَوْل) اطراف
خُصُومَت دشمنی	حیات زادگی
خَطَر بزرگی - آفت و آسیب - اندیشه	حیاض (مفردش : حوض) آبدانها
خَطیر بزرگ	حَیْز (بشدید یاء) جا و مکان
خَطَّه (بشدید طاء) - رزمین	ح
خُطُوَه کام	خابِ نومید و محروم
خَلَاء خالی بودن	خاسِر زیانکار
خَوْض فرو رفتن - داخل شدن	خاضِع فروتن
د	خامِل گمنام
داثِر کهنه	خائِف ترسیده
داعی (جمع آن : دواعی) سبب ، علت	خَبَث پستی
داهی زیرک	خَبِث پست
دِئار لباسِ زو	خُدعه، خُدِیعت، خِدا ع ایرنك،
دِرْع زره	حيله
دَسْتُ مُوزَه (فارسی) وسیله	خَذْلان خواری - ذلت
دَنائَت پستی	خَزائِن (مفردش : خزانه) گنجینه‌ها
دَواعی (مفردش : داعی) سبب ها	خَرِیطه کیسه چرمی
دَهاء زیرکی	خِسَت (بشدید سین) پستی .
دُها ت (بضم اول) زیرکان	فرو مایگی
دَهَشَت ترس - اعجاب	خِصَب فراوانی نعمت

ذ

ذَبِیح قربانی ، سر بریدن
 ذَبایح (مفردش : ذبیحه) قربانیها
 ذُبُول پژمردن
 ذُکاء زیرکی
 ذَلّ (بکسر ذال و تشدید لام) مهربانی
 ذَلّ (بضم ذال و تشدید لام) خواری
 و فروتنی
 ذَلَّات (بفتح ذال) خواری
 ذَلّت (بکسر ذال و تشدید لام) خواری
 ذِمَام (بکسر اول) حق و حرمت
 ذَهَب طلا

ر

رَأَفَت مهربانی
 راجع برادر
 راجِلَه بارگیر - شتر بارکش
 راسیه استوار
 راعی چوپان
 رَبَّه حلقه ، رسن

رُتِق بستن

رُجَحان برتری

رُخاء سستی و فراوانی نعمت
 رُخَصت اجازه - آزادی - سستی
 رَزائت محکمی و وقار
 رَزْمه بقچه
 رِضاع شیر خوارگی
 رِضوان خشنودی - دربان بهشت -

بهشت

رَعْناء خود پسند
 رَغَبْت میل
 رَعْد آسایش - فراخی معیشت
 رَمَق نیمه جان
 رُوح القدس روح پاک - واسطه فیض

میان خدا و مسیح - جبرئیل

رَهینَه کروکان
 ریاض (مفردش : روضه) باغها
 رَیْع (بفتح راء و سکون یاء) فروزی-
 تازگی و رونق
 رَیْعان (بفتح راء و یاء) فروزی -
 تازگی و رونق

ز

زائِل از بین رفته

زاجِر مانع

زَجْر منع

زَحیر دل پیچه - کنایه از رنج

زُدُوده (فارسی) صاف ، پاک

زُرُق حبله ، ربا

زَعَم عقیده ، پندار

زَلَّت (بفتح زاء و تشدید لام) لغزش

زُمَره (بضم اوّل) گروه

زُور دروغ - حبله

زِهَاب (فارسی) آب چشمه

زینهار (فارسی) امان - پناه

س

ساحَت میدان

ساعی (اسم فاعل از سعایت) سغن -

چین

ساعی (اسم فاعل از سعی) کوشا

ساقِط اُفتاده

سایح یا سائح جهانگرد

سایر روان - و بمعنی همه

سَبْجان مُنَزّه

سَبْع (جمع : سباع) حیوان درنده

سَبیل راه

سَبْتَر (فارسی) کلفت و منخیم

سَتیهِدن (فارسی) ستیزه کردن

سَجْع آواز کبوتر - و اصطلاحی

در ادب

سَحاب ابر

سَحْبان «سحان وائل» یکی از

سخنوران عرب

سُخره ریشخند

سَخَط غضب ، خشم

سَخیف پست

سَداد مُحکمی

سَدَره درخت کنار (بضم کاف)

سُدّه (بضم سین و تشدید و فتح دال)

آستانه ، پیشگاه ، سکو

سَرائِر (مفردش: سریره) باطن ها -

راز ها

سَمَاع	شنیدن	سَرَاء	(بشدید راء) سنی، خوشحالی
سَمَاء	آسمان	سُرُو	(بضم اول و دوم) (فارسی) شاخ
سَمَت	راء، طرف، سو	سَرَه	(فارسی) خالص
سِمَت	(بکسر سین و فتح میم) نشان و عنوان	سَریر تخت	
سَمْع	(بضم اول) (فارسی) سوراخ، غار	سَریرَت	(جمع: سرائر) باطن
سَنَا	روشنائی	سَفَارَت	پیام بردن
سُنَت	(بشدید یون) روش - گفتار و کردار و تقریر پیغمبر (ص)	سَفَاهَت	نادانی، حماقت
سَنَوْر	(بفتح و نشدید یون) کوبه	سَفَط	سبد
سُور	(عربی) حصار شهر (در کلیله نیست)	سَقَط	(بفتح سین) زشت، ناسزا
سُور	(فارسی) شادی، ضد سوگ	سِقَط	(بکسر سین) افتادن
سُورَت	شدت و تیزی	سِکَالِدِن	(فارسی) اندیشیدن
سُوداء	سیاه	سِلَاح	(بکسر سین) (جمع: اسلحه)
سُوقَه	عامه، رعیت		ساز و برکه جنک
سَهْم	تیر - قَم	سُلْخَفَاة	سنگ پُشت
سَهْمَانَاک	(فارسی) ترسناک	سَلِسُ الْقِيَاد	(بفتح سین و کسر لام)
سَهُو	غفلت		نست عنصر، زود رام
سَهْمِی	شریک	سَلَطَه	چیرگی
سِیَاحَت	کردش	سَلَف	(جمع: اسلاف) گذشته
		سَلَوَت	دلجوئی، تلی
		سَلَه	(بشدید لام) زنبیل
		سَمَاحَت	جوانمردی، بخشش

شَمَائِل (مفردش : شمیله) عادات

شَنَاعَت زشتی

شَنِيع زشت

شَهْد شیرینی - عسل

شَهْوَت میل

ص

صَائِبِ بحق - درست

صَائِع زرگر

صَائِم روزه دار

صَاع پیمانه است

صَاعاً بِصَاع پیمانه پیمانه - برابر

صَاعِقَه (جمع آن : صَوَاق)

آذرخش

صَحَّت (بشديد حاء) بهبود-درستی

صَحْن فنا - قدح

صَحِيفَه نامه - برگه

صَخْرَه سنگ - سخت

صَدَق راستی

صَدَقَه بخشش - بکدایان

صَدَمَت آسیب

سِيَادَت آفاقی - بزرگی

سِيَاسَت کوشمال

سِيَاق طرز ، روش

سِيَاقَت طرز ، روش

سِيَرَت رفتار

سَيِّئَه (بشديد ياء) کار بد

ش

شَارِقْ خورشید - تابنده

شَاهِن (فارسی) باز ، عقاب

شَايِع رایج

شُبُهَت شك - تردید

شُرَايِع قوانین و آداب

شَرَفْ بلندی

شَرَه آز

شَرِيعَت روش ، مذهب

شَعَائِر نشاها ، آداب

شِعَاب (مفردش : شِعْب) شکافها

شِعَار لباس زیر

شَعْوَذَه شعبده - مکر

شَفَقَت مهربانی

ضارب زننده	صَرَه (بضم صاد و تشدید راء) کیسه
ضایع تباه	صَرَصَر (صرصر حوادث) تند باد
صَبَط نگاهداری	صَرَف تغییر دادن - بکار بردن
صَجَر (بفتح ضاد و کسر جیم)	صَریر صدای کشش قلم بر روی کاغذ
دلتنک	صَعَب دشوار
صُجَرَت (بضم ضاد) دلتنکی	صَفَاوَمَرَوَه نام دو تپه است در مکه
صُخَامَت ستبری	صَفَر نهی
صُخَم ستبر	صَفراء زرد - زرد آب
صَرَاء (بتشدید راء) سختی و بد حالی	صَلاح (بفتح صاد) شایستگی - درستی
صَرَاعَت کرب و زاری و التماس	صُلَب (بضم صاد) سخت و شدید
صَفَائِن (مفردش: صَفینه) حقه ها	صِلَه (جمع: صِلات) یاداش - جایزه
و کینه ها	صَوَاب درست
صَلَات گمراهی	صُوفی عارف
صَمیر باطن، بهاد، نهان	صَوَلَت حمله
ضِیَاع (بکسر ضاد) تباه کردن	صِیانت نگاهداری
ضِیَاع (بفتح ضاد) آب و ملک	صِیَتْ شهرت
ضِیَافَت مهمانی	صِیَقَل جلا
صِیَف مهمان	صُر
صِیَعَت (بفتح ضاد و سکون باو)	ضابط نگاهدارنده، بایگان
(جمع: ضِیاع) آب و ملک	ضامین عهده دار
ضِیَق تنگی	

ط

طائر پرنده

طاعت فرمانبرداری

طاعن (اسم فاعل از طعن) سرزنش

کمند ، طعنه زن

طامع آزمند ، طمع کننده

طایع سرشته

طبله پیچان ، میز گرد

طراز (بشدید راء) در

طراز زینت و نقش و نگار

طرفه (مع طاء) شکر

طراوت نازکی

طعن زدن با بزه ، سرزنش

طَلایه پیش آهنگ - پیشرو سپاه

طَلِیه پیش جنگ

طَوَع میل و دلبخواه

طَوَعَاو کرها خواه و ناخواه

طوق باره ، کردن بند

طیره (فتح اول) حشم

طیف رؤیا

ظ

ظفر (بسم اول و سکون دوم) ناخن

لَئیم ظفر = پست و فرومایه

ظَل (بشدید لام) سایه

ظلام تاریکی

ظلمات تاریکی

ظَن (بشدید نون) گمان

ظنون گمانها

ظہیر یار و پشتیبان

ح

عاجز ناتوان

عاجل اکنون - کنایه از این دنیا

عاصی (اسم فاعل از عصیان) نافرمان

عاطفه مهربانی ، لیکوئی

عاطل بی زیور

عبد بند

عبرت پند - پند گرفتن

عتاب سرزنش ، تنبیذ

عجب ، عجیب شگفتی ، شگفت

عَقَبَات (مفردش : عَقِبَه) کرده ها	عَجَب (بضمِ اوّل) خود پسندی
عُقْبَى آخرت	عَجَز ناتوانی
عُقْدَه کمره	عَدَاوَت دشمنی
عُقُوبَت مجازات ، شکنجه	عَدَّت (بضمِ اوّل و تشدید دوم)
عُقُوق نافرمانی	عَدْر ساز و برگه
عَلَّت (تشدید لام) سبب ، بیماری	عَذْر بهانه ، بوزش
عَلُو (تشدید واو) بلندی	عِرْق (بکسر عین و سکون راء) کوهر
عِمَاد ستون	و نَسَب ، و در اصل بمعنی بی
عُمَرَه علی از اعمال حج	عَزَائِم (مفروتن: عزیمت) اندیشه ها ،
عَمِیَاء (بفتح اوّل: مؤنث اعمی) نابینا	قصد ها - نافذونها
عَلَى الْعَمِیَاء = کور کورانه	عِزُّ (تشدید زاء) ارجمندی
عَنَا رنج و زحمت	عِزَّت کوشه نشینی
عَنَان دهنه ، مهار	عِزِیمَت اندیشه ، قصد
عَنْدَلِیب بابل	عَشِیرَت خویشاوند ، قبیله
عَنْقَا سبخرغ	عِصْیَان نافرمانی
عَوْن (جمع : أعوان) یاران	عَصِیَّت (بفتح اوّل و دوم و تشدید یاء)
عَوَارِض (مفردش : عارضه) پیش-آمد ها - امور غیر ذاتی	غیرت و حمیت
عَوَاقِب (مفردش : عاقبت) آخر هر چیز - پایان ها	عِظَّت بند و موعظه
عَهْد (مفردش : عهد) پیمانها	عِفَاف پاکدامنی
	عَفِیف پاکدامن
	عِقَاب (بکسر اوّل) کیفر

غ

غَزَارَتْ	بسیاری ، فراوانی	غَابِ چیره
غَضَّاصَتْ	نازکی و خرمی	غَالِي کران - زیاده روی کننده
غَضَبْ خشم		غَائِلَه شر و فساد و آفت
غَمَلَتْ	بیخبری	غَبَاوَتْ کدد ذهنی ، نادانی
غُلُوْ (بشدید واو) زیاده روی - مبالغه		غَبَطْتُ، غَبَطَه رشک - تأسف خوردن
غَلَا (بفتح اول) کرانی		غَبْنُ زبان - ضرر
غَلِيل تشکی ، عطش		غَشِيَان به خوردگی دل - قی
غَلِيوَاچ (فارسی) زغن ، نوعی زاغ		غَدَّار (بشدید دال) حيله کر
غَمَّاز (بشدید میم) سخن چین		غَدَّر حيله ، لیرنگ
غَمَز سخن چینی ، رازگشائی		غَرَاء (بفتح اول و تشدید نانی ، -
غَوَامِض (مفردش : غامض) مشکها		مذکرش : أَغَرَّ) روشن
غَوَر بررسی ، فرو رفتن ، بیخ هر چیز		درخشان
غُول دیو		

ف

غَرَابَتْ دوری	
غَرَبَان (مفروش : غراب) زاغان	
غَرَض (جمع : اغراض) نشانه - مراد	
غَرُور تکبر ، فریب	
غَرِيب دور و عجیب	
غَرِيزَه سرشت - فطرت	
غَرِيْم طلبکار - وامخواه	
فَاتِح کشاینده	
فَاتِحَت آغاز	
فَارِغ آسوده	
فَاضِل اهل دانش ، دانشمند	
فَاقَه فقر	
فَائِت از دست رفته	

فَصْلَاء (مفردش : فاضل) دانشمندان	فَتَان (بشديد ناء) فتنه انگيز، آشوبگر
فَضِيحَت رسوائی	فَتَرَت سستی
فَضِيلَت دانش ، صفت نيك	فَتَق كشادن
فِطَام از شیر باز گرفتن	فَتَك ناکاه گرفتن
فُطِنَت زیرکی	فُتَوْتُ (بشديد واو) جوانمردی
فُتَاع (بشديد قاف) آبیجو	فُتُور سستی
در کوزه فُتَاع کردن، کنایه از فریب دادن	فُتَيَان (مفردش : فُتَي) جوانان
فَقْه دانش - علم دین	فَرَايِض (مفردش : فريضه) واجبات
فُقَهَاء (مفردش : فقیه) دانشمندان	فِرَاع (بفتح اول) آسودگی
علمای دین	فِرَاعَت ، آسودگی
فَوَات از دست رفتن	فِرَاق (بکسر اول) دوری
ق	فِرَط زیادی
قاصِر کوتاه ، ناتوان	فِرَوغ (فارسی) روشنایی
قاهر غالب ، چیره	فِرْع بیتابی
قَبَاحَت (بفتح اول) زشتی	فَسَحَت (بضم اول) فراخی ، وسعت
قُبَح (بضم اول) زشتی	فَسَح برهم زدن
قُبْرَه (بضم اول و فتح باء مشدد !)	فَسَق ترك اوامر الهی
چكاوك ، مرغی است	فَسِيح كشاده ، وسیع
قَبَض گرفتن	فَصَاحَت روشنی گفتار
قُدُوَه پیشوا	فَصِیح روشن و آشکار در سخن
	فَضَل برتری

ك

كارِه بی میل

كَرَاهَت ، كَرَاهِيَت بی میای

كَعْبَتَيْن طاسهای برد

كَهْف (جمع : كهوف) غار

گ

گَمَت (فارسی) زشت

ل

لَايِح روشن ، آشکار

لَوْم (بشمِ آوَل و سکون همزه)

فرومایگی ، پستی

لَنَامَت پستی ، فرومایگی

لَثِيم پست ، فرومایه

لَبْوَة ماده شیر

لَعَب بازی

لَوَاحِقُ (مفردش : لاحق) آينده‌ها

لِهَنَه بی‌وسه‌ها

لَهَنَه (بشمِ آوَل) غذای کم و اندک

قَدَف بیرون انداختن، قی

قَرَّةُ الْعَيْنِ (بشديد راء) خنکی

و روشنی چشم

قَرَد روزنه

قَرِيب نزديك

قَرِيحَه هوش

قَصَاصُ (بکسر فاف) کشتنِ قاتل -

جراہ کناه

قُصُور کوناہی - ناتوانی

قَضِيَّت (بشديد ياء) حکم

قُضْمِير يوسَ نازك میان هسته و خرما

قَعْر نك ، نه

قِلَادَة گردنبند

قَلْتَبَان (فارسی) بی ناموس

قَلَع از ریشه کندن

قَلَق (بفتح آوَل و دوم) اضطراب، نگرانی

قَلِيل کم

قَمْع سرکوبی

قُتُوج (بشديد نون) نام شهری است

قَهَر غلبه ، چیرگی

قَهْرمان (مُعَرَّب) کارفرما و پیشکار

لَهُوَ بازی ، سرگرمی

۴

مَآئِزُ (مفردش : مائِزَه) فضایل و
افتخارات

مَال بازگشت

مَآرِبُ (مفردش : مَآرِبَه) حاجتها

مَأْلُوفِ خو گرفته

مَأْمَنُ پناهگاه

مَأْيُوس ناامید

مَاطِرُون نام شهری است

مَآغِ مرغابی سیاه

مُبَاح حلال

مُبَالَغَتُ بحد کمال رسانیدن -

زیاده روی

مُبَاهَاَتُ بالیدن ، افتخار

مُبَاهِي افتخار کننده

مُبَاسِطَتُ کشاده روی

مَبْدُول بخشیده

مَبْرَاتُ (بشدیدی راء) نیکبها

مَبْقُضُ (بشدیدی غین) دشمن ، طرف -

بُغْضُ

مَبْغُوضُ دشمن ، طرف بغض

مُتَابَعَتُ پیروی

مُتَأَسِّفُ (بشدیدی سین) اندوهگین

مُتَاعُ کلا

مُتَأَكِّدُ (بشدیدی کاف) مُحَكِّم و استوار

مُتَأَتِّ محکمی

مُتَحَلِّی (بشدیدی لام) آراسته

مُتَحَرِّرُ (بشدیدی باء) سرگردان

مُتَرَسِّلُ (بشدیدی سین) کاتب ،

نامه نگار

مُتَرَصِّدُ (بشدیدی صاد) درکبین ،

کمین کننده

مُتَشَرِّدُ (بشدیدی راء) رمیده

مُتَشَمِّرُ (بشدیدی میم) دامن بکمر

زده ، آماده

مُتَضَادُّ (بشدیدی دال) ضد

مُتَضَاعِفُ چندین برابر

مُتَصَصِّمُ (بشدیدی میم) در بر دارنده

مُتَعَبِدُ (بشدیدی باء) اهل عبادت

مُتَعَلِّی (بشدیدی دال) تجاوز کننده

مَحَاق (بفتح اول) نیرکی و حالت	مُتَهِّد (بشدید هاء) عهده دار
مَحَاقِرَت کفتگو	مُتَعَذِّر (بشدید ذال) دشوار، ناممکن
مَحْجُوب در پرده	مُتَعَيِّن (بشدید وفتح یاء) مشخص ، واضح
مُحَرِّض (بشدید راء) مشوق، محرک	مُتَقاضی طالب و خواستار
مَحْظُور ممنوع و حرام	مُتَقَسِّم خَاطِر (بشدید سین) پراکنده خاطر
مَحْغِل مجاس ، انجمن	مُتَنَزَّه (بشدید وفتح زاء) نفری بگناه
مَحْمُود ستایش	مُتَوَاتِر بیابی
مُخَادَعَت حيله ، بیرنگ	مُتَوَالی بی در پی
مُخَاصَمَه دشمنی	مُتَوَشَّح (بشدید شین) آراسته
مُخَالَطَت آمیزش	مُتَهْدِي (بشدید دال) هدایت شده
مَخَائِل (مفردش : مَخِيلَه) آثار و نشانه ها	مُتَقَيِّظ (بشدید قاف) بیدار ، آگاه
مُخَذَّل خوار و ذلیل	مُتَقَيَّن (بشدید قاف) قطعی ، یقینی
مُخْطِی خطاکار	مُثَابِت جایگاه - مانند
مُدَاهَنَت سهل انگاری - چرب زبانی	مُثَال فرمان
مُدَّر (بشدید دال) لباس پوشیده	مُثْلَه (ضم اول) بریدن عضو
مُدَّر (بشدید دال و نشدید ثاء)	مُثُوبَات (مفردش : مَثُوبَه) پاداشها
لباس پوشیده	مُحَابَا پروا ، ملاحظه ، گذشت
توضیح : هر دو کلمه از ریشه «نار» و بیک معنی ولی از دو باب است .	مُحَادَثَت گفتگو
	مُحَارَبَت جنگیدن

مَسْحَت (بشديد ناء) انگيزه، محرك	مَدَح ستایش، تمجید
مَسْدَل (بشديد لام) خوار	مَدَحَر (بشديد دال) اندوخته
مَسْتَرِيد کله مند ورنجیده	مَدْرُوس کهنه شده، محو و نابود شده
مَسْتَشَار طرف مشورت	مَذَلَّت (بشديد لام) خواری
مَسْتَظْهَر پشتکرم - قوی پشت	مَرَاقَبَت مواظبت
مَسْتَقْنَى بی نیاز	مَرِيح (بضم اول) بزم سود
مَسْتَفِيد بهره مند	مَرِثِيَه (بشديد باء) نوحه سرائی
مَسْتَقْبِل آینده	مَرَضِع (بشديد صاد) کوهر نشان
مَسْتَقَر (بشديد راء) قرارگاه	مَرَضِي (بشديد باء) پسندیده
مَسْتَكْرَ زشت و ناپسند	مَرْعِي رعایت شده
مَسْتَوْرَه در پرده، پرده نشین	مَرَفَه (بشديد فاء) آوده
مَسْتَوْفَى (اسم مفعول از استیفاء) کامل	مَرَهْم داری جراحات
و تمام	مَزَوْر (بشديد وار) حيله گر
مَسْلَم (بشديد لام) تسلیم شده،	مَزِيَّت (بشديد باء) برتری، امتیاز
فعلی	مَزِين (بشديد باء) زینت شده،
مَسْمُوع شنیده - شنیده شده	آراسته
مَسْوَغ (بشديد وار) کوارا - جایز	مَسَارَعَت شافتن
مَسَاطَه (بشديد شین) زن آرایشگر	مَسَامِع کوشها
مَسَافَهه روبرو با کسی سخن گفتن	مَسَاق مورد، رفتن و جای رفتن
مَسْجَع سیرکننده	مَسْأَصِل درمانده، پریشان
مَشْحُون آکنده - پر	مَسْتَشْنَى پسندیده - جدا شده

مُطَاوَعَتٌ	مُشَفَّوْفٌ شاد
مُطَاوَلَتٌ	مُشَفَّوْفٌ شیفته و مفتون
مُطَبَّوعٌ	مُصَابِرَتٌ صبر کردن
مُطَرَّرٌ (بشدید راء) آراسته	مُصَاقٌ (مفردش : مصف) محلّ
مُطَوَّقَه (بشدید واو) طوق دار	مصَفّ کشیدن - جنگه
مُظَاهَرَتٌ	مُصَافَاتٌ دوستی و صفا
مُعَادَاتٌ	مُصَالِحٌ مصلحتها
مُعَالِی	مُصْلِحٌ اصلاح کننده
مُعَانَدَتٌ	مُصْلَحَتٌ صلاح - خیر اندیشی
مُعَاوَنَتٌ	مُصِیْبَتٌ گرفتاری ، سختی
مُعَذُّورٌ	مُضَارٌّ (بشدید راء - مفردش: مضرة)
مُعَرَّتٌ (بشدید راء) جنایت و کناه	زبانها
مُعَرَّضٌ (بکسر راء) نمایشگاه -	مُضَامِین (مفردش: مضمون) مقصودها،
مُحَلّ تمایش	مطلبها
مُعْصُومٌ	مُضَایَقَتٌ دروغ - گرفت و کیر
مُعْضَلَاتٌ	مُضَرَّبٌ (بشدید راء) سخن چین
مُعِینٌ (بفتح میم) کوارا	مُضْطَرٌّ (بشدید راء) درمانده
مُعِینٌ (بضم میم و نشدید یاء) تعبیه شده	مُضْطَرَبٌ تکران
مُعَاقَصَه	مُضْمُومٌ پیوسته
مُعْثَلٌ (بشدید فاء) بیخبر	مُطَابَقَتٌ یکسان بودن
مُفَاوَضَتٌ	مُطَاعٌ فرمانروا - اطاعت شده
گفتگو	

مَقْمَرٌ مَهَابِي	مُتَشَاح كَلِيد
مَقْهُورٌ مَغْلُوبٌ ، سر کوفته	مُقَحَّمٌ (بضم میم و فتح هاء) کبیکه
مَلَأَ جَمَاعَتَ - آشکار	از سخن عجز دارد - مُجَاب
مَلَاذٌ بِنَاهُكَا	مَفْرَعٌ بِنَاهُكَا
مُلَاطَفَتٌ مَهْرَبَانِي	مَقَابِحُ زَشْتِهَا
مَلِجًا بِنَاه	مُقَاتَلَتٌ جَنَکَ ، کشتار
مَلْعُونٌ نَفَرِینِ شَدِه	مُقَارَبَتٌ تَرْدِیکِی
مُلَوَّثٌ (بشدید وار) آلوده	مُقَاسَاتٌ تَحْمِلُ کَرْدَن و رَجِجِ بَرْدَن
مَمْهَدٌ (بشدید هاء) گسترده ، آماده	مُقْبِلٌ لِبِکْبَعَتِ
مَنَاظِمٌ (مفردش: مَنْظُمٌ بَرُوزَن مکتب)	مُقْبُولٌ پَسَنَدِیدِه
تَرْتِیبِ دَادِه هَا - قوانین	مُقْتَبَسٌ کَرَفْتِه - کَرَفْتِه شَدِه
مُنَاقَشَتٌ سَتِیزِه و مِجَادِلِه	مُقْتَحَمٌ بِي بَاکِ و بِي پَرَوَا ، بَسَر دَرِ افْتَادِه
مَنْسُوبٌ نِسْبَتِ دَادِه شَدِه	مُقْتَضِي بَاعْثُ ، مَوْجِبُ ، افْتَضَا کُنَنْدِه
مَنْشَأُ سَرِ آغَاذُ ، مَحَلُّ صُدُورِ	مُقْتَلٌ کُشْتَارِ کَا - دَر فَا رَسِی بَیْشْتَر بَعْمَعِنِی
مَنْصُوبٌ کُماشْتِه	و سَطَرِ پِیْشَانِی اسْتِعْمَالِ شَدِه
مَنْقُصٌ (بشدید غین) تیره و کدر	مَقْرُونٌ هَمْرَآه - تَرْدِیکِ
مَنْقَبَتٌ فَضِیلَتِ - سَنَائِشِ	مَقْصُورٌ کُوتَاه و مَنعَصِر
مَنْقُصٌ بَسْتِه ، دَر هَم کَشِیدِه	مَقْطَعٌ مَحَلُّ بَرَشِ
مَنْوُطٌ مَر بَوطُ ، پِیُوسْتِه	مَقْعَدٌ (بضم میم و سکون قاف و فتح
مَنْهَاجٌ رَآه ، رَآه هَموَار	عین) زَمِینِ کِیر
مَنْهَزَمٌ شَکَسْتُ - بَخُورْدِه	مَقْلَدٌ (بشدید و فتح لام) عَهْدِه دَار

مُولِمُ دردناک	منهی خبرنگار
مَوَاتٌ رنج و زحمت ، خرج	مَوَاتَات سازش
مَوِيدٌ (بفتح و تشدید باء) یاری شده،	مَوَائِق (مفردش : میثاق) پیمان
نابید شده	مُواخَات برادری
مَهَابَت همگینی	مَوَاسَات برابری
مَهَبٌ (بتشدید باء) وزشگاه ،	مَوَاصَلَت پیوند - پیوستگی
محلّ وزش	مَوَاضَعَت قرارداد
مَهْجُور دور	مَوَاضِع (مفردش : مَوْضِع) جاها
مَهْدَبٌ (بتشدید ذال) پاک شده ،	مَوَاعِظ (مفردش : موعظه) بندها
اصلاح شده	مَوَالَات دوستی
مَهْرَبٌ گریزگاه	مَوَاسِئَت دمسازی ، الفت
مَهْمَلٌ سست ، بیکاره ، بی معنی	مَوَازِرَه (بتشدید زاء) اثر بخش
مَهْنَا (بتشدید نون) کوارا	مَوْجِع درد آور
مَهِيْب ترسناک	مَوَدَّت (بتشدید دال) دوستی
مَیْسَرَه طرف چپ ، جناح چپ	مَوْزَه (فارسی) کفش
مِیْعَاد وعده - وعده گاه	دَسْت مَوْزَه = وسیله
مِیْمَنَه طرف راست ، جناح راست	مَوْشَح (بتشدید شین) آراسته
ن	مَوْضِع جا ، مکان
نایوسیده (فارسی، از ریشه بیوسیدن)	مَوْظَف (بتشدید ظاء) وظیفه دار
غیر منتظر	جیره خوار - برسم جیره
	مُولِع حریص ، آزمند

نَظَرٌ	خوب ، خوش	نَاسِكٌ	زاهد ، عابد
نَقَادٌ	روائی فرمان	نَاصِحٌ	خیر خواه
نَقَاقٌ	دو روئی	نَاصِیَّتٌ	نَاصِیَه پیشانی
نَقْسٌ	جان	نَاقِدٌ	بررسی کننده ، انتخاب کننده
نَقِیْسَه	(جمع : نَقَایس) کرانه ها ، فاخر	نَبْهَرَه	(فارسی) غافل ، قلب ، فرومایه
نَقَبٌ	سوراخ - سوراخ کردن	نَشْرٌ	پراکنده ، مقابل شعر
نَقَصٌ	مقابل کمال - کم شدن	نَجَاحٌ	کامیابی
نَقْضٌ	شکستن	نَجَحٌ	(بضم نون) کامیابی
نَقَمَتٌ	انتقام - کینه کشی	نَخْوَتٌ	غرور ، تکبر
نَقِیْبٌ	رئیس ، فرمانده ، بزرگه	نَزْهٌ	پاك - با صفا
نَقِیْبَتٌ	نفس	نَزْهَتٌ	(بضم نون) صفا و پاکیزگی
نَقِیرٌ	کردی پست هسته خرما	نَزَاهَتٌ	(بفتح نون) پاکدامنی ،
نَقِیرٌ وَ قَطْمِیرٌ	کتابه از امور جزئی و کلی		پاکی
نَكْتُ	شکستن عهد	نَسَبٌ	خویشاوندی
نَمَطٌ	طریقه و روش	نَسَخٌ	از میان بردن
نَوَائِبٌ	(مفردش : نَائِبَه) سختیها ،	نَسَقٌ	ترتیب
	حوادث	نَصَبٌ	گماشتن
نَوَاجِحِ	(مفردش : نَاجِیَه) اطراف ،	نَصِیبٌ	بهره
	کناره ها	نَضَارَتٌ	نازکی ، شادابی
نَوَاهِی	(مفردش : نَهْی) باز داشته ها	نَظَائِرٌ	(مفردش : نَظِیر) مانند ها
نَهْمَتٌ	مُنْتَهَای کوشش - آرزو	نَظْمٌ	ترتیب - پیوستن - مقابل نثر

نهیَب ترس - هیبت

و

واثِق مطمئن

واضِح آشکار ، روشن

واقِف آگاه

واهِی هست

وُثُوق اطمینان

وُخُوش حیوانات وحشی

وَحْی الهام

وَخَامَت زشتی - ناکواری

وَرَطَه غرقاب - محلّ گلناک

وَرَغ (بسکون راه) سترجوی آب

وُسْع کشایش

وَصال رسیدن

وَصایَت سفارش

وَصَمَت عیب و عار

وَقار سنگینی

وَقَح (بکسر قاف) بیشرم و بیحیا

وَقُوف آگاهی

وَقِيعَت سرزنش

ولا دوستی

وَهْم بندگان - گمان

وَهْن سستی

و

هاتِف ندا دهنده ، سروش

هادی راهنما

هاوِیَه دوزخ

هاپِل یا هائِل سهمناک

هَدَم خراب کردن

هَزَل شوخی

هَزِیْمَت شکست دادن

هَضَم کوارش

هَلاهِل کُشنده

هَمَّت (بشددیمیم) کوشش - بلند نظری

هَنَت (بشددید یاء) گوارا و لذت

هَوَل ترس

هَوی آرزو ، هوس

هَیْئَت شکل ، صورت

هَیْبَت ترس

هیمه (فارسی) هیزم - سوختنی